

شهید علی فقیه



ازتبار علی
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	خضر
تاریخ تولد	۱۳۳۸/۰۴/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۲/۱۲
محل شهادت	طلائیة
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	لاور شرقی

زندگینامه

سردار رشید اسلام، پاسدار شهید علی فقیه در تاریخ ۱۳۳۸/۴/۱۰ در روستای لاور شرقی پا به عرصه وجود نهاد. این شهید، فرزند اول خانواده بود و پدرش به عشق مولای متقیان (عج)، او را علی نام نهاد. علی، از کودکی دارای هوش سرشار و ضمیری روشن بود و تحت تربیت مذهبی و اسلامی پدر و مادرش، اخلاق نیکوی انسانی و اسلامی، اندک اندک در وجودش سرشته گردید. در سن هفت سالگی راهی دبستان جنت (شهید اسماعیلی) روستای لاور شرقی گردید و موفق شد دوران ابتدایی را با موفقیت کامل و بدون هیچ گونه مردودی یا تجدیدی به اتمام برساند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی، شهید فقیه نتوانست به ادامه تحصیل بپردازد و ناگزیر به ترک تحصیل شد. مادرش در این باره می گوید: فرزندم در تمام سال های دوران تحصیل در مقطع ابتدایی از شاگردان ممتاز و برگزیده بود و آن چنان باهوش و با استعداد بود که می توانست حتی دو پایه را در یک سال تحصیل نماید. متأسفانه مدرسه راهنمایی در روستا وجود نداشت و تحصیل در شهر خورموج نیز با توجه به وضع نامناسب معیشتی که با آن مواجه بودیم، برایمان مقدور نبود. اما با همه مشکلات، از آن جایی که علی بسیار علاقه مند به تحصیل و دارای هوش سرشار بود، تصمیم گرفتیم به هر نحو، مخارج تحصیل او را در خورموج فراهم ساخته، جهت ادامه تحصیل، او را به این شهر بفرستیم. اما علی که از وضع نامناسب معیشتی ما به خوبی آگاه بود، علی رغم اشتیاق شدید به تحصیل، حاضر به رفتن به خورموج و تحصیل در آن جا نشد و به ناچار ترک تحصیل کرد. شهید علی فقیه، پس از ترک تحصیل، مشغول به کار و تلاش جهت کمک به پدر در تأمین معیشت گردید و در این راستا به کارگری پرداخت و مدتی نیز به بندر عامری رفت و در آن جا کارگری نمود. او هم چنین مدتی در پایگاه هوایی بوشهر کارگری کرد و حقوق روزانه اش در آن جا، ۵ تومان بود. ایشان پس از رسیدن به سن قانونی جهت انجام خدمت سربازی به کرمان رفت اما به علت عدم احتیاج دولت و عدم پذیرش در پادگان آموزشی این شهر، طبق گواهی اداره وظیفه عمومی ژاندارمری کل کشور از انجام خدمت نظام وظیفه معاف گردید.

شهید فقیه پس از معافیت از خدمت، کماکان به کار و تلاش پرداخت تا این که با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و شروع جنگ تحمیلی فصل جدیدی در زندگی ایشان رقم خورد. این شهید بزرگوار پس از وقوع انقلاب، به تمام و کمال در خدمت نظام مقدس اسلامی قرار گرفت و تمام وجود خود را صرف اشاعه ارزش های نورانی انقلاب بزرگ اسلامی نمود. او از اولین افراد روستای لاور شرقی بود که به عضویت بسیج درآمد و به عنوان یک بسیجی، پس از گذراندن آموزش جبهه در بیست و ششمین دوره آموزشی پادگان شهید دستغیب کازرون، در مورخه ۱۳۶۱/۷/۲۹ عازم جبهه های جنوب گردید و به عنوان جانشین دسته همراه با شهید ابراهیم زارعی، در عملیات پیروزمندانه محرم شرکت نمود و پس از آن در مورخه ۱۳۶۱/۱۰/۳ به منزل بازگشت. او پس از بازگشت از جبهه، به استخدام رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و پس از آن مجدداً در ۱۳۶۲/۱/۲۹ راهی جبهه های جنوب شد و پس از انجام مأموریت به عنوان فرمانده دسته، در ۱۳۶۲/۴/۳ به خانه برگشت. پس از ۲۶ روز مرخصی، برای سومین و آخرین بار در ۱۳۶۲/۴/۲۹ راهی جبهه های غرب کشور گردید و پس از آن که در عملیات والفجر ۴ شرکت کرد. بعد از آن جهت آموزش مجدد، به پادگان شهید جلدیان اعزام شد و در ۱۳۶۲/۸/۱۶ از این پادگان عازم طلایه گردید و در آن جا در تیپ المهدی (عج) گردان کمیل، گروهان ۱ و به عنوان فرمانده دسته ۳ در عملیات خیبر شرکت کرد.

وصیت نامه

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ.

شهید، سعید است و شهادت سعادت. (امام خمینی)

در قاموس شهادت، واژه وحشت نیست. (امام خمینی)

با سلام و درود بر محمد مصطفی(ص)، پیامبر عظیم الشان و گرامی اسلام و بنیان گذار اسلام فقهتی و با سلام و درود بر حسین(ج) سرور آزادگان جهان تشیع که با ایثار خون خود، اسلام را از خطر یزیدیان نجات داد؛ و با سلام و درود بر امام زمان مهدی موعود(ارواحنا له الفدا). با سلام بر امام امت، خمینی، بت شکن دوران و با سلام و درود بر رزمندگان صحنه های پیکار حق علیه باطل، این راهیان ره قدس و این شیران روز و زاهدان شب که با نبرد خود، روباه صفتان را به درک واصل کرده و در صحنه های جنگ حماسه می آفرینند و سلام و درود بر شهیدان حسین گونه زمان که چون علی اصغرها، قاسم ها و علی اکبرها، جان خود را برای مسلمین فدا کردند و به ملکوت اعلی پیوستند؛ وصیت نامه خود را آغاز می کنم.

این جانب علی فقیه به عنوان یک رزمنده کوچک آقا امام زمان(عج)، می خواهم وصیت را آغاز کنم. که می دانم این نام برازنده این حقیر نمی باشد. رزمنده امام زمان(عج)، آن هایی هستند که موشک های ۹ متری بر سر آنها فرود می آید. سربازان امام زمان(عج)، آن هایی هستند که تاکنون بیش از ۱۲ تن از خانواده خود را از دست داده اند. ماها چه هستیم؟ اگر مقاومت و ایثار این ها نبود هرگز ما به پیروزی عظیم نایل نمی آمدیم.

اولین نکته، مربوط به روستایمان می باشد؛ مبدا شما ای عزیزان و ای مجاهدان! گول و فریب عده های یاهوگو را بخورید که با عملشان ضربه به انقلاب اسلامی می زنند. مبدا بگذارید منافقان حاکم شوند و با عملشان اسلام را از بین ببرند. مساجد را پر کرده و گروه های مقاومت را تقویت کنید. مبدا امام امت، خمینی بت شکن و رزمندگان را فراموش کنید. جوانان را تقویت کنید. تفنگ از دست رزمندگان افتاده را برداشته و سینه خصم زبون را نشانه بگیرید. مبدا آن هایی که مقلد امام نیستند و تابع ولایت فقیه نمی باشند، در تشییع جنازه من شرکت کنند؛ تا زمانی که پیرو ولایت فقیه نشوند نمی خواهم که بر سر جنازه ام فاتحه بخوانند و بر سر قبر من پا بگذارند. سخنی با تو ای پدر و مادر! ای پدر و مادر عزیز که سال ها برای من رنج طاقت فرسایی را متحمل شده اید و می دانم که توقع داشتید که در آینده بتوانم کمک رسانی برای شما باشم. من امانتی بوده ام از طرف خدا نزد شما و خداوند هر موقع که صلاح بداند امانت را پس می گیرد. می دانم ای پدر و مادر! که شما برای من عزیز هستید ولی اسلام عزیز، عزیزتر از شماست. امروز اسلام به جوانانی[مثل من] و پدر و مادرانی مانند شما احتیاج دارد. درودتان باد ای پدرم و مادرم که مرا این گونه در دامن پر مهر و محبت خود تربیت کردید. مبدا بر سر جنازه ام گریه و زاری نمایید زیرا کسی نبود بر مظلومیت علی اصغر گریه کند. لباس سیاه نپوشید[بلکه] برایم جشن عروسی بگیرید زیرا من به طرف معشوقم رفته و به آرزوی دیرینه خود رسیده ام. مبدا امام بزرگوارمان این نایب مهدی(عج) را فراموش کنید.

مادرم! مانند مادر حنظله باش که بعد از شهادت فرزندش، سر فرزند را برای او آوردند. آن مادر قهرمان، سر حنظله را به طرف دشمن پرتاب کرد و گفت: من فرزندم را در راه اسلام داده ام و جنازه اش را هم نمی خواهم. مادرم! در مرگم مقاومت کن مبدا کاری کنی که دشمن را تشویق کنید و برایم ناله و زاری نکنید چون که آن از خدا بی خبران، از گریه شما خوشحال می شوند. اما پدرم! می دانم که چقدر کار و کوشش کرده ای که دستان پینه بسته است. من این دست پینه بسته را می بوسم و به وجود پدری چون تو افتخار می کنم.

و سخنی با شما ای برادرانم! برادران رزمنده ام! مبدا بگذارید حتی یک دقیقه تفنگ به زمین افتاده من، بر زمین باشد؛ تفنگ به زمین افتاده را برداشته و پس از آزادی راه کربلا، قدس عزیز را از چنگال این درخیمان نجات دهید. امام را فراموش نکنید. هیچ گاه با افراد منافق روی خوش نشان ندهید. و شما ای خواهرانم! می دانم که زینب گونه هستید و پیام شهید را به جهانیان می رسانید. هیچ گاه در سوگ من لباس

سیاه نپوشید زیرا لباس سیاهی نبود که زینب بپوشد. و مانند زینب باشید که پس از شهادت حسین(ع) با عمل و سخنان خویش. نیمی از رسالت حسین(ع) را ادا کرد. خواهرانم! حجاب را فراموش نکنید زیرا حجاب، عفت زن است و از خون شهید، گوبنده‌تر. بعد از شهادت من طوری باشید که امام می‌گوید. و صبر را پیشه کنید زیرا خداوند صابران را دوست دارد.

و سخنم با توسل ای ملت شهید پرور! به این که امام معصوم(ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجَهَادٌ». جهاد باید به درستی برای خداوند و در راه عقیده باشد و قرآن می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (هر کس خدا را یاری کند و در این یاری استقامت کند خدا هم به او کمک می‌کند).

و از شما می‌خواهم که جبهه‌های جنگ و رهبر کبیر انقلاب اسلامی را فراموش نکنید زیرا [راه و اندیشه] امام، مانند خونی است که در بدن انسان جریان دارد که اگر آن خون نباشد انسان می‌میرد. قدر این رهبر را بدانید که او بود که ما را آگاه کرد و درس شهادت و جوانمردی را به ما آموخت.

و از شما می‌خواهم پشت سر روحانیت در خط امام باشید و بدانید که هر چه ما از اسلام داریم مرهون همین

روحانیت است. آری الان که این وصیت نامه را می‌خوانید، من از این دنیا رفته‌ام و به آرزوی دیرینه خود

رسیده‌ام و از همه امت، و پدر و مادر و دوستان و آشنایان و رزمندگان و همسنگرانم، حلالیت می‌طلبم.

اما پدر عزیز! مبالغی پول بدهکار هستم. آن‌ها را پس دهید: به عمویم گرگعلی ۳۰۰ تومان؛ به برادر محمد زارعی

۸۰۰ تومان و به جعفر دکان‌دار مبلغ ۲۵۰ تومان؛ و پول سیداحمد اسلامی و سیدمحمدحسین لطیفی را حتماً پس

دهید. پول تنباکو علی زارعی را پس دهید. و ۱۷ روز، روزه بدهکار هستم اگر توانستید برایم بگیرید و اگر در توان

نداشتید، نگیرید هم اشکال ندارد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

۶۲/۸/۲۸

علی فقیه

مصاحبه

برادر شهید می گوید: برادرم در عملیات خیبر در منطقه طلایه در ۱۳۶۲/۱۲/۱۲ از ناحیه کتف هدف اصابت تیر دوشیکا قرار گرفت و شدیداً مجروح شد. همزمانش در آن بحبوحه نبرد، او را در یکی از سنگرها گذاشتند که متأسفانه آن سنگر دچار آب گرفتگی شد و برادرم در اثر خونریزی شدید و عدم امکان انتقال به بیمارستان در همان جا به شهادت رسید و پیکر پاک و مطهرش به مدت یازده سال در آن جا باقی ماند تا این که به همت گروه تفحص شهدا، این پیکر پاک و مطهر در ۱۳۷۳/۷/۱۱ در حالی که تقریباً سالم مانده بود، کشف و شناسایی گردید و در ۱۳۷۳/۸/۲ به زادگاهش انتقال داده شد و پس از تشییع باشکوه توسط جمعیت انبوه امت حزب الله در گلزار شهدای روستای لاور شرقی به خاک سپرده شد.

شهید علی فقیه با این که درس نخوانده بود اما به مدد هوش سرشار و علاقه فراوانش به قرآن کریم توانسته بود این کتاب نورانی الهی را ختم نماید. انس او با قرآن کریم، همیشگی بود و هیچ گاه تلاوت آن را حتی در ایام حضور در جبهه و در شرایط سخت مناطق عملیاتی ترک نکرد. او نماز خواندن و روزه گرفتن را در سنین کودکی و پیش از رسیدن به سن تکلیف شرعی، آغاز کرد و بیشتر اوقات، نماز را در مسجد می خواند.

این شهید بزرگوار از لحاظ اخلاق فردی، انسانی بود بسیار مهربان، متواضع، راستگو و راست گردار و بسیار اهل معاشرت با مردم به طوری که همه اهالی او را دوست داشتند همان طوری که او نیز با تمام وجود، مردم را دوست می داشت.

او با همه شهدای روستا به ویژه شهیدان بزرگوار ابراهیم زارعی و حسین اسماعیلی دوست صمیمی بود. در عملیات غرور آفرین محرم، او دوشادوش شهید ابراهیم زارعی رشادت های کم نظیری را از خود نشان داد. هنگامی که شهید حسین اسماعیلی به علت مجروحیت در عملیات فتح المبین تا مدت ها نمی توانست روی پای خود راه برود و به ناچار روی ویلچر می نشست، شهید علی فقیه بیشتر اوقات را همراه و کمک کار او بود و ویلچر او را جابجا می کرد.

شهید فقیه با این که فقط تا پنجم ابتدایی درس خوانده بود، اما میزان سواد و دانایی حقیقی اش بسیار فراتر از حد علمی این مقطع بود. به گفته مادرش، او نزدیک به یکصد جلد کتاب خریده و آن ها را مطالعه کرده بود. این شهید بزرگوار به مطالعه کتب مذهبی و فکری علاقه بسیاری داشت و در این بین، آثار نویسندگان ارزنده ای هم چون شهید محراب آیت الله دستغیب و استاد شهید مطهری را بیشتر مطالعه می کرد. به طور کلی، عادت به مطالعه یکی از عادات اصلی زندگی او بود و تمایل شدیدی به افزودن هر چه بیشتر و به روز کردن آگاهی های خود داشت. لذا هرگز خود را محدود به تحصیلات کلاسیک نکرد و با جد و جهدی مثال زدنی، تا پایان عمر کوتاه اما پربرکتش، آگاهی های فراوانی را بر مجموعه دانستنی های خود افزود.

شهید علی فقیه مداح اهل بیت بود. در ایام عزای اهل بیت و به خصوص دهه اول محرم و دهه آخر ماه صفر، با ایجاد و سازماندهی دسته جات سینه زنی، مبادرت به نوحه خوانی و مداحی می نمود و به مراسم عزاء، شور و گرمی خاصی می بخشید. این شهید بزرگوار در جریان راهپیمایی های سال ۱۳۵۷ حضور بسیار پرشوری داشت. او در همین راستا به شهرهای خورموج، کاکلی و کنگان می رفت و در هر چه بهتر برگزار کردن راهپیمایی های آن جا علیه رژیم ستم شاهی پهلوی، نقش قابل توجهی را ایفا می کرد. ایشان پس از شروع جنگ تحمیلی، در تبیین ماهیت حقیقی این جنگ و ضرورت دفاع در برابر تجاوز ناجوانمردانه دشمن برای اهالی روستا تلاش زیادی نمود و در جمع آوری کمک های مردمی به رزمندگان اسلام، فعالیت چشمگیری را از خود به نمایش گذاشت.

شهید فقیه در کارهای عام المنفعه نیز زحمات زیادی کشید. او همراه با شهید ابراهیم زارعی و سایر جوانان و اهالی روستا، در جریان آبرسانی به روستای لاور شرقی تلاش زیادی نمود و در همین راستا همراه با سایر دوستان خود، کلیه کانال های مورد نیاز جهت لوله گذاری و انتقال آب به همه نقاط روستا را حفر نمود و بدین گونه کاری عظیم و ارزنده را به عنوان حسنه جاریه و جاودان به انجام رسانید.

شهید فقیه در جبهه ها همواره مشکل ترین مسئولیت ها را پذیرا می شد و در این راه هراسی به دل راه نمی داد. بارها در محاصره دشمن گرفتار آمد اما با رشادت و دلاوری مردی مثال زدنی خود، دشمن دون را به عقب راند و جلوه هایی از برتری قوای اسلام را به دشمن متجاوز تحمیل کرد.

یکی از همزمانش در این باره می گوید: در سال ۱۳۶۱ به همراه شهیدان بزرگوار علی فقیه و ابراهیم زارعی به جبهه اعزام شدیم و در عملیات محرم شرکت نمودیم. صبح فردای روز شروع عملیات، با تک سنگین دشمن در منطقه شرفانی عراق مواجه شدیم. دشمن در جریان این تک، ضربات شدیدی را بر ما تحمیل کرد و تعداد قابل توجهی از اعضای گردان ما را شهید و زخمی نمود به طوری که از این گردان، تعداد اندکی زنده ماندند. در آن شرایط سخت، همین چند نفر اندک باقیمانده که در میان مان شهید علی فقیه و شهید ابراهیم زارعی هم بودند، مقاومت شدید و سرسختانه ای را در برابر هجوم بی امان دشمن، به عمل آوردند. یاد می آید شهید فقیه همراه با شهید زارعی و سپس سایر همزمان، پوتین های خود را در آوردند و با پای برهنه، به ادامه مقاومت پرداختند. آن چه که برایم بسیار جالب و تحسین برانگیز بود این بود که شهید فقیه با پای برهنه، در حالی که آر.پی.جی را بر دوش خود گرفته بود، نیروهای دشمن را تعقیب می کرد و تعداد قابل توجهی از تانک های آنها را با آر.پی.جی منهدم نمود. بالاخره پایمردی این عزیزان سبب شد تا سربازان بعثی به مواضع قبلی بازگشته، بدین طریق خط مقدم جبهه خودی نیز به جلوتر برود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران